کنشهای ورزشی و کنشهای اجتماعی

بوردیو، پی یر

مترجم : فرزاد، محمدرضا

این‏گونه می‏اندیشم که بدون تحریف و مخدوش ساختن واقعیت می‏توان کل دامنه فعالیتها و سرگرمیهای ورزشی را، مثل راگبی، فوتبال، شنا، دوومیدانی، تنیس، گلف و غیره، در مقام «عرضه»ای که در برابر یک «تقاضا»ی اجتماعی قرار دارد، مورد بررسی قرار داد. اگر چنین الگویی به خدمت گرفته شود، دو دسته پرسش پیش‏رو قرار خواهد گرفت: اول آن‏که، آیا حوزه تولیدی که برخوردار از منطق و تاریخ خاص خود باشد تا در آن «محصولات ورزشی» تولید شوند، بدین‏معنا که آیا چیزی به عنوان عالم فعالیتها و سرگرمیهای ورزشی وجود دارد که از نظر اجتماعی درک شود و در برهه معینی از زمان، قابل دسترسی باشد؟ دوم آن‏که، در چه شرایط اجتماعی، امکان دستیابی به «محصولات ورزشی» مختلفِ در حال تولید، چیزهایی مثل گلف بازی، خواندن مجله «لوکیپ»، اسکی روی چمن و یا مشاهده مسابقات جام جهانی در تلویزیون، فراهم می‏شود؟ به بیان دیگر، چگونه این تقاضای «محصولات ورزشی» تولید می‏شود، چگونه مردم به «سلیقه»ای ورزشی می‏رسند ــ حال چه در مقام فعالیت و چه در مقام چیزی تماشایی ــ و ورزشی را بر ورزش دیگر ترجیح می‏دهند؟ قطعاً از رویارویی با این پرسش‏گریزی نیست مگر آن که انسان معتقد باشد که اصولاً نیازی طبیعی ــ نه فقط در جهت صرف انرژی عضلانی بلکه دقیقتر بگویم در جهت انجام این یا آن زورورزی و تلاش ــ هست که به یک اندازه در همه زمانها، مکانها و محیطهای اجتماعی ـ فرهنگی جریان دارد. (برای ذکر گویاترین نمونه در اثبات تز «نیاز طبیعی»؛ می‏دانیم که شنا، که احتمالاً اغلب مربیان ــ هم به لحاظ کارکرد اصیلش یعنی «نجات یک زندگی» و هم به لحاظ تأثیرات فیزیکی‏اش ــ از آن به عنوان ضروریترین فعالیت ورزشی یاد می‏کنند، و هرازگاهی هم مورد بی‏مهری و غفلت واقع شده، به ویژه در اروپای قرون وسطی، حتی امروزه نیز باید به لطف «رقابتهای» ملی ارضاء و در واقع تحمیل می‏شود.) به بیان دقیقتر، بر طبق چه اصولی عاملان و کنشگران اجتماعی در لحظه‏ای معین از زمان، میان فعالیتها یا سرگرمیهای ورزشی به عنوان نمونه‏هایی ممکن که به آنها پیشنهاد شده، دست به انتخاب می‏زنند؟

تولید عرضه

به نظرم می‏رسد که در ابتدا لازم است که با شرایط اجتماعی و تاریخیِ امکان ظهور پدیده‏ای اجتماعی که همواره آن را بدیهی و مسلّم فرض می‏کنیم، آشنا شویم: «ورزش مدرن». به بیان دیگر، چه شرایط اجتماعی، پی‏ریزی مجموعه‏ای از موءسسات و نهادهای ورزشی را ممکن می‏سازند که به طور مستقیم یا غیرمستقیم، به وجود فعالیتها و سرگرمیهای ورزشی وابسته‏اند؟ این نظام، مجموعه‏ای از «انجمنهای ورزشیِ» خصوصی یا عمومی را در بر می‏گیرد که کارکردشان، ارائه و تأمین علائق اهالی ورزشی خاص و وضع و تعیین معیارهای حاکم بر آن فعالیت است، یعنی تولیدکنندگان و توزیع‏کنندگان کالاها (تجهیزات، ابزار و لباسهای ورزشی و دیگر وسایل...) و خدمات لازم برای رواج و اشاعه ورزش (معلمان، مدرسان، مربیان، پزشکان ورزشی، روزنامه‏نگاران مطبوعات ورزشی و دیگران...) و همچنین تولیدکنندگان و توزیع‏کنندگان سرگرمیها و کالاهای مربوطه (تی‏شرت، عکس ستارگان عالم ورزش و...). حال باید پرسید چگونه این سیاهه متخصصان، که مستقیم یا غیرمستقیم از طریق ورزش امرارمعاش می‏کنند، رفته‏رفته شکل گرفت؟ (سیاهه‏ای که حتی جامعه‏شناسان و مورخان ورزش نیز در آن جای دارند ــ این مسأله احتمالاً به طرح این پرسش کمکی نمی‏کند.) به بیان دقیقتر، از چه زمانی این نظام عاملان و موءسسات ورزشی در این حوزه، به عنوان «عرصه رقابت» و محل برخورد میان عاملانی که بسته به موقعیتشان در درون این عرصه از علائقی خاص برخوردارند، به کار افتاد. اگر مسأله، همان‏طور که سوءالات من حاکی از آن‏اند، این باشد که نظام عاملان و موءسساتی که علائقشان در گرو ورزش است، گرایش دارد که همچون یک میدان یا حیطه عمل کند، پس نمی‏توان به طور بی‏واسطه از طریق مرتبط ساختن پدیده‏های ورزشی به شرایط اقتصادی و اجتماعی یک کشور، دریافت که این پدیده‏ها در لحظه معینی از زمان و در یک محیط اجتماعی معین، به واقع چیستند. تاریخ ورزش، تاریخ نسبتاً مستقلی است که حتی وقتی با وقایع مهم تاریخی و اقتصادی و اجتماعی رقم بخورد، باز ضرباهنگ، قوانین تکاملی، بحران و خلاصه سخن آن‏که گاه‏شماری ویژه خود را داراست. یکی از وظایف عمده تاریخ اجتماعی ورزش، پی‏ریزی بنیانهای واقعیِ مشروعیت نوعِ علم اجتماعیِ ورزش ــ به عنوان یک موضوع علمی متمایز است (که اصلاً خود آشکار و بدیهی نیست) آن هم از طریق تعیین این مسأله که با شروع از چه لحظه و از چه مجموعه شرایط اجتماعی، می‏توان به معنای واقعیِ کلمه، از ظهور پدیده ورزش سخن گفت (آن هم در تقابل با انجام ساده انواع بازیها ــ معنایی که هنوز در لغت انگلیسیِ sport وجود دارد، اما همین واژه در کشورهای غیرآنگلوساکسونی، در همان زمان، به معنای کلمه‏ایِ مصرف کنشهای اجتماعی جدید و رادیکالی رواج یافت) چگونه این عرصه با منطق خاص خود و در حکم محل بُروز کنشهای اجتماعی کاملاً خاصی پی‏ریزی شد؟ کنشهایی که خود را در دل تاریخ خاصی تعریف کرده‏اند و تنها در نسبت با همین تاریخ خاص می‏توان آنها را دریافت. (به عنوان نمونه، تاریخ قوانین ورزشی یا تاریخ رکوردهای ورزشی، واژه جالبی که یادآور نقش مورخانی است که بر اساس رسالت ضبط و ثبت و تجلیل از فتوحات برجسته، در ساخت حوزه‏ای خاص با فرهنگی اسرارآمیز مشارکت دارند.)

تکوین حوزه نسبتاً مستقلی از تولید و گردش محصولات ورزشی

به نظر مسلّم و قطعی است که تحول از فرم بازی به ورزش، به معنای دقیق کلمه، در تشکیلات آموزشِ مهیاشده برای «نخبگان» جامعه بورژوایی یعنی مدارس خصوصی انگلستان، رخ داد. این مدارس، محل تربیت فرزندان خانواده‏های اشراف یا قشرهای فوقانی بورژوازی و آشنایی آنها با بازیهای مردمی ــ یعنی مبتذل ــ بودند و به طور همزمان معنا و کارکرد این بازیها را تغییر می‏دادند، دقیقاً به همان شکل که حوزه موسیقی علمی، رقصهای محلی را دستخوش تغییر ساخت و آنها را در زمره فرمهای ناب هنری مثل «سوئیت» گنجاند: رقصهایی محلی مثل «بوری»1، «سارباند»2، «گه‏وات»3 و غیره. در توصیف مختصر ویژگیهای این دگردیسی ــ یعنی در مورد «اصل» و جوهره آن ــ می‏توان گفت که تمرینهای بدنیِ نخبگان از اعیاد اجتماعی معمولی که در آنها بازیهای محلی برگزار می‏شد، جدا می‏شوند (برای نمونه از جشنهای کشاورزی) و بدین‏ترتیب از کارکردهای اجتماعی خاصی محروم شدند (که پیش از هر چیز، کارکردهایی مذهبی بودند) که هنوز با شماری از بازیهای آئینی پیوند داشتند (مثل بازیهایی آئینی که در تعدادی از جوامع پیشا سرمایه‏داری در مواقع خاصی از سال زراعی برگزار می‏شدند). مدرسه، محل تحصیل و فراغت، جایی است که در آن کنشهای بهره‏مندشده از کارکردهای اجتماعی و ادغام‏شده در تقویم جیبی به صورت «تمرینهای بدنی» درمی‏آیند، فعالیتهایی که فی‏نفسه، به نوعی، هدف‏اند، نوعی «هنر برای هنر جسمانی»، که با قوانینی خاص اداره می‏شوند و ابداً به هیچ ضرورت کارکردی تقلیل‏پذیر نیستند و در یک تقویم خاص جای می‏گیرند. مدرسه نمونه اعلای عرصه تحقق چیزی است که به آن «فعالیت الکی» می‏گویند، جایی که فرد در آن، موضع‏گیری یا نگرشی دور و خنثی نسبت به زبان و جهان اجتماعش اتخاذ می‏کند؛ ژیمناستیک استفاده‏ای از تن را در نظر دارد که درست همانند استفاده مدرسی از زبان، نوعی هدف فی‏نفسه است. (همین قضیه بی‏شک نشان می‏دهد که به چه علت فعالیت ورزشی، که شدّت تناوبش همراه با سطح آموزش افزایش می‏یابد، هرگاه سطح تحصیلات فرد بالاتر باشد، همچون کنشهای فرهنگی، با گذشت عمر آهسته‏تر تنزل می‏یابد. مشخص شده است که اغلب در میان طبقات کارگر، انصراف از ورزش ــ فعالیتی که خصلت بازی‏گونه‏اش به نظر می‏آید آن را به طور مشخص امری مناسب حال نوجوانان ساخته ــ غالباً مصادف با ازدواج و ورود به دایره مسئولیتهای جدّی دوره بزرگسالی است.) آن‏چه در خلال تجربه مدرسه و از آن به دست می‏آید، نوعی کناره‏گیری از جهان و دوری از عمل واقعی است، امری که مدارس شبانه‏روزی بزرگِ طبقه «نخبگان»، شکل کاملاً پیشرفته آن را نمایش می‏دهند و آن گرایش به عملی بی‏هدف است، و این گرایش، خود یک جنبه بنیادی از منش «نخبگان طبقه بورژوا» است، کسانی که همواره به صفت «بی‏غرض بودنِ» خود می‏بالند و خود را با اتخاذ فاصله‏ای خودخواسته ــ که هم در هنر و هم در ورزش جلوه می‏نماید ــ از علائق مادی مشخص می‏سازند. «بازی منصفانه» به عنوان شکلی از بازی، ویژگی بازی کردن آنهایی است که آن‏چنان در کار بازی غرق می‏شوند که فراموش می‏کنند این فقط یک بازی است؛ آنهایی که «فاصله نقش اجتماعی»شان را همواره حفظ می‏کنند، و همان‏طور که گافمن4 به آن اشاره دارد: این صفت در همه نقشهای اجتماعی که برای رهبران آینده جامعه طراحی شده نهفته است. مستقل ساختن حوزه ورزش، همچنین با فرآیند «عقلانی‏سازی» همراه است، همان‏طور که وبر بیان می‏کند، غایت این فرآیند فارغ از مسأله تفاوتهای محلی و خاص‏گرایی، تضمین دو عنصر محاسبه‏پذیری و پیش‏بینی‏پذیری است. راهی آسان برای تشکیل فهرستی از قوانین ویژه و ارگانهای تخصصی هم تصمیم‏گیرنده ــ که دست‏کم در آغاز ــ اعضایشان از میان «بچه‏های قدیمی» همان مدارس خصوصی برگزیده می‏شوند. ضرورت و نیاز تنظیم فهرستی از قوانین ثابت و کاربست‏پذیر در سراسر جهان، درست زمانی حس می‏شود که «مبادلات ورزشی» میان موءسسات آموزشی مختلف و سپس میان نواحی مختلف برپا شود. استقلال نسبی حوزه ورزش، تقریباً به شکل روشنی در دو قوه «خودگردانی» (self-administration) و «قانون‏گذاری» تثبیت می‏شود؛ قوایی که بر سنتی تاریخی استوار است یا توسط دولت تضمین می‏شود و موءسسات ورزشی اجرای این قوانین را به عهده می‏گیرند. این نهادها واجد این حق هستند که معیارهای اداره و برگزاریِ بازیها و مراسم را وضع کنند و با برخورداری از حق کاربرد «قدرت تنبیهی» (توقیف، جریمه و غیره) از رعایت قوانین ویژه‏ای که نهاده‏اند اطمینان حاصل کنند. افزون بر این، آنها عناوین و القاب خاصی مثل «قهرمان مسابقات سراسری» ــ در انگلیس ــ و مقام «مربی» را به افراد و تیمها اعطاء می‏کنند. پی‏ریزی حوزه‏ای از کنشهای ورزشی، با گسترش و توسعه نوعی فلسفه ورزش که الزاماً فلسفه‏ای سیاسی هم هست، در ارتباط است. نظریه «آماتوریسم»، در واقع، یک جنبه از فلسفه آریستوکراتیک ورزش به عنوان کنشی بی‏قصد و غرض است، کنشی در حکم نوعی فرجامِ بدون غایت، نظیر کنش هنری، که در جهت تعیین فضائل مردانه رهبران آینده جامعه حتی شایسته‏تر از هنر است. (همیشه در باب هنر رگه‏ای زنانه وجود دارد: به پیانو و نقش آبرنگ، بانوهای نجیب و جوان همان دوره دقت کنید.) ورزش به عنوان سازوکاری آموزشی در جهت تقویت حس شجاعت و مردانگی شناخته می‏شود، سازوکاری برای «شکل دادن به شخصیت» و القای «اراده معطوف به برون»، که نشانه یک رهبر حقیقی است؛ البته اراده معطوف به بردن در چارچوب قوانین. این همان «بازی منصفانه» است که به عنوان نگرشی آریستوکراتیک شناخته می‏شود که بالکل به تعبیر عوامانه «پیروزی به هر قیمتی» می‏تازد. به نظرم آنچه در این بحث (که پا به محدوده‏هایی فراتر از ورزش می‏گذارد) محل نزاع است، تعریفی از تعلیمات بورژوایی است که با تعریف آکادمیک و خرده‏بورژوایی در تضاد است: «انرژی»، «شجاعت»، «قوه اراده» ــ فضائل پیشتازان و رهبران (نظامی یا صنعتی)، و شاید بیش از همه اینها، خلاقیت فردی و جسارتها(ی شخصی)، جملگی در تقابل با دانش، فضل و فرمانبرداری «مدرسی» قرار می‏گیرند که نماد آنها مدارس نظام فرانسوی و قوانین انضباطی آنهاست. خلاصه آن‏که اشتباه است اگر از یاد ببریم تعریف مدرن ورزش، بخشی ذاتی از یک «آرمان اخلاقی» است؛ یعنی همان منش اخلاقی اقشار مسلط طبقه مسلط که در مدارس خصوصی معظم به ثمر می‏نشیند، آن هم اساساً برای فرزندان روءسای صنایع خصوصی مثل مدرسه «اکول دو روشه»5 که سرمشق اصلی تحقق این آرمان است. بها دادنِ بیشتر به آموزش علمی در برابر آموزش حرفه‏ای، به منش فردی یا قوه اراده در برابر هوش، به ورزش در برابر فرهنگ، در عالم آموزش و تربیت، وجود سلسله‏مراتبی را تأیید می‏کند که تقلیل‏پذیر به سلسله‏مراتبِ دقیقاً مدرسه‏ای (که از قطب دوم تقابلهای فوق طرفداری می‏کند) نیست. و این مسأله، به بیانی، یعنی بی‏قدر و اعتبار کردن ارزشهایِ اقشار دیگرِ طبقات غالب یا طبقات دیگر جامعه (به ویژه اقشار روشنفکر طبقه خرده‏بورژوا و «فرزندان معلمان» که رقیبان جدّی فرزندان بورژوازی در عرصه استعداد سرشار تحصیلی هستند)؛ یعنی پیش کشیدن معیارهایی دیگر برای «موفقیت» و اصول دیگری برای مشروعیت بخشیدن بدان به عنوان آلترناتیوهایی برای «موفقیتهای آکادمیک». تجلیل از ورزش به عنوان «بستر تربیتی شخصیت» و غیره، همواره متضمن نوعی ضدروشنفکرگرایی مشخص است. اگر به یاد آوریم که قشر مسلط طبقه مسلط همواره مایل است تا رابطه‏اش را با قشر تحت مسلط همان طبقه ــ روشنفکران، هنرمندان، اساتید ــ برحسب تقابل میان زن و مرد و محکم و ظریف تصور کند، که بسته به هر دوره تاریخی معنایی متفاوت دارد (مثلاً موی کوتاه / موی بلند، فرهنگ اقتصادی ـ سیاسی/ فرهنگ ادبی ـ اشرافی و غیره در روزگار ما)، آن‏گاه درمی‏یابیم که یکی از مهمترین معانی و دلالتهای اعتلا و رواج ورزش و به ویژه اعتلای ورزشهای «مردانه»ای مثل راگبی چیست و خواهیم دید که ورزش مثل هر کنش دیگر، موضوع کشمکش میان اقشار طبقه مسلط و همچنین میان طبقات اجتماعی است.

در اینجا فرصت را غنیمت می‏شمارم تا در اشاره‏ای گذرا بر این نکته تأکید کنم که تعریف اجتماعی ورزش محل مناقشه است. حوزه کنشهای ورزشی، آوردگاهی است که در آن، آنچه بیش از همه مورد منازعه است، ظرفیت و قابلیت انحصارطلبانه در تحمیل تعریف مشروع و کارکرد مشروع فعالیتهای ورزشی است: آماتوریسم در برابر حرفه‏ای‏گرایی، ورزش به عنوان عرصه مشارکت در برابر ورزش به عنوان عرصه تماشا، ورزشِ نخبه‏پسند در برابر ورزشِ عامه‏پسند. این حوزه، فی‏نفسه، بخشی از حوزه وسیعترِ کشمکشهایی بر سر تعریف «تن مشروع» و «استفاده مشروع از تن» است، منازعاتی که علاوه بر عاملان درگیر در کشمکش بر سرِ تعریفِ کاربردهای ورزشی تن، اشخاص دیگری را نیز شامل می‏شود نظیر اخلاق‏گرایان و به ویژه روحانیان، پزشکان (به ویژه متخصصان سلامت جسمانی)، معلمان در وسیعترین معنای کلمه (یعنی حتی مشاوران راهنمای مسائل ازدواج و غیره) و حتی پیشتازان عرصه مد و سلیقه عمومی (طراحان لباس و غیره). نهایتاً باید این مسأله تبیین شود که آیا منازعات جاری بر سرِ قدرت انحصاری در تحمیل تعریف مشروع طبقه‏ای خاص از کاربردهایش و کاربردهای ورزش، واجد ویژگیهای ثابت و لایتغیر است یا خیر. برای نمونه، می‏توان به تقابل میان حرفه‏ایهای امر آموزش جسمانی (مربیان ژیمناستیک، ورزشکاران ژیمناستیک و غیره) و پزشکان اشاره کرد، به ویژه از لحاظ ارائه تعریف مشروع از تمرین ورزشی؛ تقابلی که میان دو گونه خاص از اقتدار یا اتوریته (تعلیمی در برابر علمی) که در ارتباط با دو گونه «سرمایه» خاص هستند، برقرار است. و یا می‏توان به تقابل همیشگی میان دو فلسفه آنتاگونیست در زمینه کاربرد تن اشاره کرد. فلسفه زاهدانه‏ای که با عبارت متناقض «فرهنگ جسمانی» physique) (culture بر فرهنگ ضد جسم (antiphysis) ، ضد طبیعت، رفع انحراف، صداقت و تلاش و... تأکید می‏کند و فلسفه «هدونیستی» دیگری که طبیعت، جسم (physis) را متمایز می‏شمرد و فرهنگ را به تن و فرهنگ جسم را به نوعی فرهنگِ «هرچه باداباد» ( "laiser-faire" )6 تقلیل می‏دهد. به عنوان نمونه، امروزه مکتب «بیان جسمانی» ــ ضد ژیمناستیک ــ که به هوادارانش می‏آموزد که قوانین انضباطیِ زائد و موانعی را که به همراه قوانین و از طریق ژیمناستیک معمول وضع و تحمیل می‏شود برنتابند.

از آنجا که استقلال نسبی حوزه کنشهای بدنی، بنا به تعریف، متضمن نوعی وابستگیِ نسبی است، درخواهیم یافت که افزایش گرایش به سوی یکی از دو قطب (یعنی قطب زهدگرایی یا قطب لذت‏طلبی) درون حوزه کنشهای اجتماعی تا حد زیادی مبتنی بر وضعیت مناسبات قدرت در درون حوزه مبارزه برای تعریف انحصاری «تن مشروع» و به صورتی گسترده‏تر در حوزه مبارزه میان اقشار طبقه مسلط و طبقات اجتماعی بر سر اخلاقیات است. لذا پیشرفت حاصله در هر آنچه که به «بیان جسمانی» تعبیر می‏شود تنها می‏تواند در رابطه با پیشرفت زمینه‏هایی چون روابط والدین و فرزند و از آن‏هم شایعتر کل مسائل تربیتی فهمیده شود، یعنی پیشرفتِ سنخ جدیدی از اخلاقیات بورژوایی و نوعی آزادیخواهی در امر پرورش کودک و روابط پایگانی و جنسیت که از سوی اقشار رو به رشدِ طبقه بورژوا (و خرده‏بورژوا) به عنوان جانشینی برای سختکوشی زاهدانه (که عاملی سرکوبگر به شمار می‏رود) تبلیغ می‏شود.

مرحله اشاعه در میان عوام

ناگزیر بودیم در اولین مرحله خطوط کلی بحث را ترسیم کنیم که به نظرم تعیین‏کننده است، چرا که در عرصه‏های مختلفِ این حوزه، که مع‏الوصف کاملاً با هم تفاوت دارند، ورزش هنوز نشانه‏های خاستگاههایش را با خود دارد. ایدئولوژی آریستوکراتیک ورزش ــ به عنوان فعالیتی بی‏قصد و غرض که از دورنمایه‏های آئینی گفتار تجلیلی discourse) (celebratory تغذیه می‏کند ــ نه فقط به پنهان‏سازی سرشت حقیقیِ سهمِ رو به گسترش کنشهای ورزشی کمک شایانی می‏کند، بلکه ورزشهایی مثل تنیس، سوارکاری، قایقرانی و گلف، بی‏شک امروزه نیز بخشی از محبوبیتشان را ــ درست مثل روزهای آغازین ــ مرهون کارکرد متمایزکننده و، دقیقتر بگویم، مرهون دستاوردهایی هستند که در زمینه ایجاد تمایز به بار می‏آورند. (اتفاقی نیست که اکثریت برگزیده‏ترین یا غیرعامی‏ترین باشگاهها، گرداگرد فعالیتهایی ورزشی سازمان یافته‏اند که به منزله دستاویز یا کانونی برای تجمع برگزیدگان عمل می‏کنند.) حتی می‏توان گفت که فواید متمایز در زمانی افزایش می‏یابند که تمایز میان کنشهای تحسین‏برانگیز و اشرافی ــ کنشهای متمایز و شاخصی ــ مثل «ورزشهای زیبا» و کنشهای «مبتذل»ی که محصول مردمی و عامیانه شدن شماری از رشته‏های ورزشی‏اند که در آغاز ویژه «نخبگان» بودند، مثل فوتبال (و تا حد کمتری راگبی، که شاید تا مدتها منزلت دوگانه و عضوگیری اجتماعی دوگانه خود را حفظ کند) با تقابل روشنتری ترکیب شود، یعنی تقابل میان مشارکت در ورزش و مصرف صِرف سرگرمیهای ورزش. می‏دانیم که احتمال انجام یک ورزش پس از دوره بزرگسالی (دقیقاً بعد از آغاز مردانگی یا در پیری) همزمان با تنزل فرد در سلسله‏مراتب پایگان اجتماعی‏اش کاهش می‏یابد (همان‏طور که احتمال پیوستن به یک باشگاه ورزشی نیز)؛ حال آن‏که احتمال تماشای به اصطلاح محبوبترین برنامه‏های ورزشی در تلویزیون، مثل فوتبال یا رگبی (البته پدیده حضور در استادیوم، از قوانین پیچیده‏تری تبعیت می‏کند) همزمان با ارتقای فرد در سلسله‏مراتب پایگان اجتماعی وی، به طوری چشمگیر کاهش می‏یابد.

هرچند هرگز نباید از اهمیت مشارکت در ورزش ــ به ویژه ورزشهای گروهی مثل فوتبال ــ در میان طبقه کارگر و جوانان طبقه پایینِ متوسط غافل بود. لیکن نمی‏توان این واقعیت را نادیده گرفت که ورزشهایِ به اصطلاح مردم‏پسند مثل دوچرخه‏سواری، فوتبال یا راگبی نیز واجد کارکرد نمایشی‏اند (و بخشی عظیم از محبوبیت خود را مدیون مشارکت خیالیِ مخاطب هستند که بر تجربه قبلی از کنش و مشارکت واقعی استوار است). این رشته‏ها «محبوب»اند، اما بدین‏مفهوم که این صفت جا می‏افتد که به محصولات مادی یا فرهنگیِ تولید انبوه اطلاق شود: ماشین، اسباب و اثاثیه منزل یا ترانه‏های موسیقی. خلاصه آن‏که، ورزش، این فرزند بازیهای حقیقتاً مردمی ــ یعنی بازیهایی که توسط مردم خلق شده‏اند ــ مثل «موسیقی محلی»، به شکل برنامه‏هایی نمایشی که برای مردم ساخته شده‏اند نزد آنان بازمی‏گردند. از این رهگذر می‏توانیم ماهیت ورزش به عنوان یک برنامه نمایشی در هیأت یک محصول تولید انبوه را روشنتر درک کنیم. همچنین سازماندهی سرگرمیهای ورزشی به عنوان شاخه‏ای از «صنعت شو» میان برنامه‏های نمایشی نظیر بوکس حرفه‏ای یا شوهای تلویزیونی و شماری از وقایع ورزشی معتبر مثل رقابتهای متنوع فوتبال اروپایی یا مسابقات اسکی بیشتر کمّی است تا کیفی. این امر به ویژه زمانی تحقق می‏یابد که ارزشِ جمعی منتسب به رشته‏های ورزشی رایج به مخفی کردن مصرف و مشارکت در ورزش و نتیجتاً پنهان کردن کارکردهای مصرف انفعالیِ صرف کمک نکنند. می‏توان به صورت گذرا این پرسش را مطرح کرد که آیا برخی تحولات اخیر در حوزه کنشهای ورزشی، بعضاً نتیجه سیری تکاملی نیستند که من به سرعت خطوط کلی آن را ترسیم کردم. در نهایت، هر فرد باید به همه ابعاد مضمر در این واقعیت بیندیشد که ورزشی مثل راگبی (در فرانسه ــ هرچند همین امر در مورد وضعیت فوتبال آمریکایی در آمریکا نیز صدق می‏کند) از طریق تلویزیون به یک برنامه نمایش توده‏ای تبدیل شده که برای افراد بیرون از محفل مشارکان دیروز و امروز پخش می‏شود، یعنی برای مردمی که به شکلی نیم‏بند و ناقص از صلاحیت و استعداد ویژه لازم برای رمزگشایی درست آن برخوردارند. مخاطب «خبره» و آگاه، از آن میزان درک و فهم بهره‏مند است که بتواند آنچه را یک «آدم عادی» قادر به دیدن آن نیست، ببیند؛ آنجا که آدم بیگانه و خارج از گود، تنها خشونت و آشفتگی را می‏بیند، فرد خبره وجود ضرورت را تشخیص می‏دهد و بدین‏ترتیب در بطن صحت و درستی یک حرکت، اجتناب‏ناپذیری غیرقابل پیش‏بینی یک آرایش موفق یا ارکستراسیون معجزه‏آسیای یک استراتژی تیمی و لذتی به همان میزان عمیق و فرهیخته کسب می‏کند که یک عاشق موسیقی از اجرای مشخصاً موفقیت‏آمیز یک قطعه محبوب خویش. هرچه ادراک سطحی باشد، از تعمق در نمایش، در خود و برای خود، لذت کمتری دستگیر فرد می‏شود و ما بیشتر به سوی جستجوی «هیجان» و کیش فتوحات بدیهی و مهارت عریان رانده می‏شویم و مهمتر از همه از این طریق ادراک ما به صورتی انحصاریتر به آن بُعد دیگر نمایش ورزشی یعنی «تعلیق و اضطراب در مورد نتیجه» معطوف می‏شود و از این رهگذر، بازیکنان و به ویژه سازمان‏دهندگان مسابقه، به کسب پیروزی به هر قیمتی ترغیب می‏شوند. به بیان دیگر، همه‏چیز نشان از آن دارد که در ورزش نیز، مثل موسیقی، گسترش حیطه مخاطبان همگی به ورای حلقه آماتورها، موجب تقویتِ حکومت حرفه‏ایهای تمام‏عیار می‏شود.

در واقع، پیش از طرح هرگونه تحلیلی از تأثیرات، باید به شکلی دقیقتر علل و عوامل تعیین‏کننده تحولی را شناسایی کنیم که به موجب آن ورزش، به عنوان نوعی کنش نخبه‏گرای ویژه آماتورها، به نمایشی بدل شد که از سوی حرفه‏ایها برای مصرف توده‏ها تولید می‏شود. و در این راه، صرفِ به کار بستنِ منطقِ نسبتاً مستقل حوزه تولید کالا و خدمات ورزشی کفایت نمی‏کند، منطقی که به بیان دقیقتر عبارت است از رشد و بسط صنعتِ سرگرمیهای ورزشی در محدوده این حوزه که غایت آن افزایش کارآیی و درآمد در عین کاستن از خطرات و تهدیدهاست. این امر به طور خاص به ضرورت بهره‏گیری از کارکنان اجرایی یا متخصص و فنون علمی مدیریت منجر می‏شود، که به شکلی عقلانی تربیت و نگهداری سرمایه جهانی بازیکنان حرفه‏ای را سازمان می‏دهد. برای نمونه می‏توان به فوتبال آمریکایی اشاره کرد که در آن تعداد خدمه و گروه مربیان و پزشکان و اعضای روابط عمومی تیم از تعداد گروه بازیکنان بیشتر است، و تقریباً همواره به عنوان رسانه‏ای تبلیغاتی برای تبلیغ تجهیزات ورزشی و صنعت خدمات ورزشی عمل می‏کند.

در عمل، توسعه فعالیتهای ورزشی، حتی در میان اعضای جوانتر طبقه کارگر، بی‏تردید، خود تا حدی از این واقعیت ناشی می‏شود که ورزش از قبل گرایش داشت تا، در مقیاسی بس بزرگتر، دقیقاً همان کارکردهایی را تحقق بخشد که در پس امر «ابداع» ورزش در مدارس خصوصی انگلستان اواخر قرن نوزدهم نهفته بودند. حتی پیش از آن‏که آنها ورزش را، در راستای باور ویکتوریایی، راهی برای «بهبود شخصیت فردی» تلقی کنند، دبیرستانهای خصوصی، یا در اصطلاح گافمن «نهادهای تام»، که باید در طول شبانه‏روز و هفت روز هفته به وظیفه نظارتی خود عمل کنند، ورزش را در حکم «راهی برای پُر کردن وقت» و راهی بصرفه و اقتصادی برای سرگرم کردن نوجوانانی تلقی می‏کردند که تربیت آنان مسئولیت تمام‏وقت این مدارس بود. وقتی شاگردان در زمینهای ورزش‏اند، نظارت بر آنها کاری ساده است. آنها مشغول فعالیتی سالم‏اند و بیش از آن‏که ساختمانها را تخریب کنند و یا معلمانشان را از پا بیندازند، خشم و خشونتشان را بر سر هم خالی می‏کنند. بدین‏سبب است که یان ویبرگ7 نتیجه می‏گیرد: «ورزش سازمان‏یافته، تا وقتی مدارس خصوصی وجود دارند، به حیاتش ادامه خواهد داد.» اگر این نکته را درنیابیم که این «شیوه بی‏اندازه اقتصادیِ» بسیج کردن، مشغول ساختن و کنترل جوانان، از قبل واجد این گرایش بود که به ابزاری و همچنین هدفی در مبارزات میان همه نهادهایی بدل شود که، کلاًّ یا جزئاً، توجه به بسیج و تسخیر نمادین توده‏ها و در نتیجه رقابت برای تسخیر نمادین جوانان سازماندهی شده‏اند؛ در این صورت از فهم این مسأله نیز درمی‏مانیم که محبوبیت ورزش و رشد موءسسات ورزشی ــ که بدواً بر پایه مشارکت «داوطلبانه» نباشد ــ چگونه تدریجاً تصدیق و شناسایی شدند و سپس از کمک مراجع عمومی بهره‏مند شدند.

نهادهای مذکور شامل احزاب سیاسی، اتحادیه‏ها و کلیساها، و البته روءسای پدرسالار صنعتی می‏شود، که با هدف تضمین مهار پیوسته و کاملِ جمعیت شاغل، نه تنها برای کارمندانشان، بیمارستان و مدرسه، بلکه استادیوم و تسهیلات ورزشی دیگر را فراهم کردند (شماری از بازشگاههای ورزشی با کمک و تحت نظارت کارفرمایان خصوصی تأسیس شدند، کما این‏که از نامِ شماری از استادیومها چنین برمی‏آید). ما با رقابت و جدال بی‏وقفه در عرصه‏های مختلف سیاسی بر سر مسائل ورزشی آشنا هستیم، جدالی که از سطح روستا گرفته (که با چشم و هم‏چشمی میان کلوپهای مذهبی و سکولار، و حتی در نمونه تازه‏تر آن، با بحث و مناظره بر سر اولویت‏بندی تسهیلات ورزشی، که البته خود یکی از مقولات موردبحث در کشمکشهای سیاسی در مقیاس شهری آن است، همراه است) تا سطح کشور، در مقام یک کل، در جریان است. (برای نمونه، به تقابل میان «فدراسیون ورزش فرانسه» که توسط کلیسای کاتولیک اداره می‏شود و «فدراسیون امور ورزشی و تربیت بدنی توروویل» که توسط احزاب دست چپی اداره می‏شود، توجه کنید.) مسلّماً همزمان با افزایش اعتبار و یارانه‏های دولتی و بیطرفی ظاهری باشگاههای ورزشی و مقامات رسمی آنها، ورزش در هیأتی مبدل به موضوع مبارزه سیاسی بدل می‏شود. این رقابت یکی از مهمترین عوامل در توسعه نیازی اجتماعی یا مبتنی بر کشمکشهای اجتماعی است، یعنی نیاز به کنشهای ورزشی و همه تجهیزات و وسایل لازم و کارکنان و خدماتِ همراه با آنها. در نتیجه تحمیل نیازهای ورزشی در نواحی روستایی از همه‏جا آشکارتر است، یعنی ظهور تیمها و تسهیلات ورزشی، تغییر وضع «باشگاههای جوانان» و باشگاههای «سالمندان»8 در این دوره و زمانه، تقریباً همواره نتیجه عملکرد خرده‏بورژواری یا بورژوازی روستایی است، طبقه‏ای که در این‏جا فرصتی می‏یابد تا خدمات سیاسی خود در زمینه سازماندهی و رهبری را بر همگان تحمیل کند و سرمایه سیاسی مبتنی بر «شهرت» و «افتخار» را، که همواره به شکلی بالقوه قابل تبدیل به قدرت سیاسی است، انباشت یا حفظ کند.

تردیدی نیست که مردمی و عوامانه شدن مدارس «نخبگان» گرفته (جایی که مقام ورزش اکنون از سوی مشغولیات «روشنفکری» که خود محصول مقتضیات رقابت اجتماعی است زیر سوءال رفته) تا موءسسات ورزشی توده مردم، با تغییر کارکردهایی که ورزشکاران و مدیران آنان به عمل ورزشی منسوب کرده‏اند، ضرورتاً همراه است و همچنین با نوعی دگردیسی در منطق کنشهای ورزشی که با دگردیسی سطح توقعات و تقاضاهای عموم در رابطه با استقلال فزاینده برنامه‏های ورزشی ــ در مقایسه با وضعیت کنونی یا پیشین ــ متناظر است. ستایش از «مردانگی» و کیش «روح تیمی» که به بازی راگبی مرتبط‏اند ــ بگذریم از آرمان آریستوکراتیکِ «بازی منصفانه» ــ معنا و کارکرد متفاوتی در مورد جوانان اشرافزاده و بورژوای مدارس خصوصی انگلستان و پسران روستائیان و کارمندان جنوب غربی فرانسه دارد. دلیل این امر صرفاً آن است که برای نمونه، یک حرفه ورزشی، که عملاً از خط سیر قابل قبول برای یک بچه بورژوا خارج است ــ و البته جدای از تنیس و گلف ــ یکی از چند مسیر حرکت رو به رشدی است که جامعه پیش روی بچه‏های طبقات تحت سلطه می‏نهد. بازارهای ورزشی برای سرمایه جسمانیِ این پسران همان نقشی را ایفا می‏کنند که نظام ملکه زیبایی برای سرمایه جسمانی دختران. خاستگاه کیش کارگریِ ورزشکارانی که اصالتاً از طبقه کارگرند، بی‏شک بعضاً با این واقعیت توضیح داده می‏شود که این «قصه‏های موفقیت»، تنها مسیر سازمان‏یافته منتهی به شهرت و ثروت را برای جوانان طبقه کارگر نمادپردازی می‏کنند. همه‏چیز بیانگر آن است که علایق و منافع و ارزشهایی که اهالی ورزش در طبقات کارگر و متوسط پایین، به حوزه اخلاقیات ورزش می‏آورند، با ملزومات امرِ حرفه‏ای‏سازی (که البته می‏تواند با اشکال مختلفِ آماتوریسم نیز همزیستی داشته باشد) هماهنگ‏اند و همچنین با «عقلانی کردن» امر آمادگی و اجرای فعالیتهای ورزشی این فعالیتها به واسطه جستجوی حداکثر کارآیی (که میزان آن معیارهایی مثل «بردها» و «عناوین» و «رکورد»هاست) و به حداقل رساندن میزان ریسک و خطر تحمیل می‏شوند. (و این به حداقل رساندن خود با بسط یک صنعت تولید سرگرمیهای ورزشی خصوصی یا دولتی در ارتباط است.) منطق تقاضا: نقش کنشها و سرگرمیهای ورزشی در وحدت بخشیدن به شیوه‏های زندگی

در این بخش از گونه‏ای «عرضه» سخن خواهیم گفت، یعنی تعریف خاص کنش و سرگرمی ورزشی که در برهه خاصی از زمان، در جواب یک تقاضا، طرح می‏شود؛ یعنی آرزوها و علایق و ارزشهایی که عاملان یا کنشگران وارد حوزه ورزش کرده‏اند و در نتیجه برخورد و تعدیل پیوسته میان عرضه و تقاضا، کنشها و سرگرمیهای ورزش تکامل می‏یابند. البته هر عضو جدید این حوزه باید یک وضع معین تقسیم فعالیتها و سرگرمیهای ورزشی و نحوه توزیع آن در میان طبقات اجتماعی را در نظر داشته باشد، وضعی که فرد تازه نمی‏تواند آن را تغییر دهد، وضعی که نتیجه تمامی تاریخ پیشین منازعات و رقابتهای میان عاملان و موءسسات دست‏اندرکار حوزه ورزش است. برای نمونه، ظهور یک ورزش جدید یا راهی جدید برای انجام یک ورزشِ از پیش موجود (فی‏المثل «ابداع» شنای کرال توسط تراجن9 در سال 1898) موجب تجدید ساختار فضای کنشهای ورزشی و ارائه یک تعریف جدیدِ تقریباً سراسری از معنای منتسب به کنشهای گوناگون خواهد شد. اما با این‏که واقعیت این است که عرصه تولید، در این‏جا هم مثل هر جای دیگری، به تولید تقاضای محصولاتش کمک می‏کند، با وجود این، منطقی که از طریق آن، عاملان به سوی این یا آن کنشِ ورزشی کشیده می‏شوند دریافته نخواهد شد مگر از طریق ادغام مجدد مواضع و نگرشهای آنان نسبت به مواضعی که خود مبین یکی از ابعاد رابطه‏ای خاص با بدن هستند در نظام وحدت‏یافته مواضع و نگرشها، یا همان «منش» (habitas) ، نظامی که شیوه‏های زندگی از دل آن برمی‏آیند. اگر کسی سعی داشته باشد تا اعمال ورزشی را بدون قرار دادن مجدد آنها در جهان کنشهایی که با این کنشهای ورزشی گره خورده‏اند مطالعه کند دچار اشتباه خواهد شد (و در مورد کنشهای ورزشی این اشتباه احتمالاً عمیقتر از سایر موارد خواهد بود، زیرا مبنا و موضوع آنها بدن آدمی است، همان عامل ترکیب‏کننده تمام‏عیاری که همه عناصری را که در بر می‏گیرد منسجم و متحد می‏کند). بنیاد یا خاستگاه مشترک همه کنشها، چه ورزشی و چه غیر ورزشی، نظام علایق و ترجیحاتی است که منش یک طبقه را شکل می‏بخشد. (برای نمونه می‏توان به سادگی همگونی و همخونی میان رابطه با بدن و رابطه با زبان را، که خاص یک طبقه یا قشرند، اثبات کرد.) مادامی که «بدن ــ برای ــ دیگران» معادل تجلی آشکار فرد و «شخصیت» و «تصور از خود» (یعنی ارزشها و قابلیتهای او) باشد، فعالیتهای ورزشی که هدفشان شکل دادن به بدن است، مبین صوری از تحقق نوعی زیباشناسی و نوعی اخلاق عملی و روزمره‏اند. کارکرد یک «هنجار» مربوط به رفتار بدن، نظیر راست ایستادن (راست بایست)، دقیقاً مثل نگاه مستقیم یا مدل موی کوتاه، واجد کارکرد نمادین ساختن مجموعه کاملی از «فضایل اخلاقی» ــ مثل صداقت، درستکاری، وقار (رودررویی چهره به چهره برای طلب احترام) ــ و همچنین نمادین ساختن فضایل فیزیکی مثل سلامتی و قدرت و زورمندی است. یک الگوی وصفی کارآمد و توضیح‏دهنده نحوه توزیع اعمال ورزشی در میان اقشار و طبقات جامعه، باید عوامل مثبت و منفی را به وضوح در نظر بگیرد؛ عواملی که مهمترین آنها «وقت آزاد» (شکل تغییریافته سرمایه اقتصادی)، «سرمایه اقتصادی» (که بسته به رشته ورزشی امری کم‏وبیش الزامی است) و «سرمایه فرهنگی» (که آن هم بسته به رشته ورزشی امری کم‏وبیش الزامی است) هستند. با این حال چنین مدلی هم اگر واریاسیونهای معنا و کارکرد منتسب به اعمال مختلف طبقات و اقشار متنوع جامعه را در نظر نگیرد، در درک و دریافت اساسیترین عوامل شکست خواهد خورد. به بیان دیگر، در بررسی پراکندگی و توزیع اعمال ورزشی متنوع ناشی از طبقات اجتماعی، باید واریاسیونهای موجود در معنا و کارکرد ورزشهای مختلف در میان طبقات اجتماعی را به طور جدّی مدّ نظر قرار داد؛ برای مثال واریاسیونها یا تغییرات مشهود در شدّت و حدّت رابطه آماری میان کنشهای مختلف و طبقات اجتماعی مختلف.

نشان دادن این مسأله چنان دشوار نیست که طبقات اجتماعی مختلف بر سر موضوع آثار احتمالی تمرینهای بدنی با هم توافقی ندارند، چه در سطح بیرونی بدن (bodilyhexis) مثل قدرتِ قابل روءیت عضلات برآمده و یا برعکس ظرافت و وقار و زیبایی بدن، و چه در داخل بدن مثل سلامتی و تعادل ذهنی و غیره. به‏بیان‏دیگر، واریاسیونهای‏طبقاتی این اعمال نه فقط از واریاسیونهای عواملی ناشی می‏شود که تأمین هزینه‏های فرهنگی یا اقتصادی را ممکن یا ناممکن می‏سازند، بلکه همچنین بر واریاسیونهایی در نحوه کسب و افزودن بر سودهای فوری یا به تأخیر افتاده‏ای استوار است، سودهایی که از اعمال ورزشی متفاوت عاید می‏شود. (از قضا می‏توان دید که متخصصان قادرند با بهره‏گیری از اقتدار مبتنی بر شأن و منزلت اجتماعی‏شان، شکل خاصی از کسب و افزایش را به منزله یگانه شکل مشروع مطرح کنند، آن هم در تقابل با شیوه‏های کسب و افزایشی که توسط موضعگیریهای مبتنی بر نوعی منش طبقاتی ساختار و شکل می‏یابند. منظورم طرحها و برنامه‏های ملی برای تحمیل یک رشته ورزشی خاص مثل شناست که، علی‏الظاهر، بالاتفاق از سوی متخصصان تأیید گشته و به بهانه کارکردهای دقیقاً «فنی» این رشته بر آنانی که «فایده‏ای برایش قائل نیستند» تحمیل می‏شود.) در مورد سودهایی که عملاً کسب می‏شوند، ژاک دوفرانس15 به طور متقاعدکننده‏ای نشان می‏دهد که ژیمناستیک می‏تواند برای دو هدف به کار گرفته شود: تولید بدنی قوی که واجد نشانه‏های بیرونی قدرت است، یعنی هدف موردنظر طبقه کارگر که توسط ورزش بدن‏سازی تأمین می‏شود، یا تولید «بدنی سالم» که هدف موردنظر طبقه بورژواست که توسط ژیمناستیک و یا ورزشهای دیگری که کارکردشان اساساً «بهداشتی» است تحقق می‏یابد.

امّا این همه ماجرا نیست. منش طبقاتی معنای منتسب به فعالیت ورزشی را تعریف می‏کند و همچنین عوائدی را که از آن انتظار می‏رود. از جمله این عوائد، ارزشی اجتماعی است که از پیگیری ورزشهای خاص ناشی می‏شود، آن هم به لطف انحصاری و دور از دست بودن این ورزشها که محصول توزیع طبقاتی آنهاست. خلاصه آن‏که باید به فهرست عوائد «ذاتی» ورزش (عوائد واقعی یا تخیلی، که البته فرق چندانی با هم ندارند) برای بدن، باید عوائد اجتماعی را هم افزود، عوائدی که از هر کنش متمایزی حاصل می‏شود و به طور غیر یکسان توسط طبقات مختلف کسب و افزون می‏شود (طبقاتی که به صورتی نابرابر به این عواید دسترسی دارند). برای نمونه می‏توان دید که گلف، علاوه بر کارکردهای مشخصاً «سلامت‏بخش» خود ــ همانند خاویار یا ویسکی ــ از یک معنا و «دلالت توزیعی» برخوردار است (یعنی همان معنایی که کنشها از نحوه توزیع خویش در میان عاملان توزیع‏شده در طبقات اجتماعی کسب می‏کنند). یا می‏توان دید که وزنه‏برداری، که قرار است تنها عضلات را تقویت کند، سالهای سال، به ویژه در فرانسه، ورزش محبوب طبقه کارگر بود. این از سر تصادف نیست که سالها به طول می‏انجامد تا مسئولان برگزاری رقابتهای المپیک، وزنه‏برداری را به رسمیت بشناسند، ورزشی که در نظر موءسسات اشرافی ورزش مدرن، تنها نمایش و نمادی از قدرت و توحش و فقر ذهنی و خلاصه نمادی از طبقه کارگر بود.

حال می‏توانیم نحوه توزیع این کنشها را در میان اقشار و طبقات اجتماعی بررسی کنیم. احتمال انجام ورزشهای متفاوت، البته در مورد هر ورزش به میزانی متفاوت، اساساً به عوامل ذیل بستگی دارد: اولاً به سرمایه اقتصادی و ثانیاً به سرمایه فرهنگی و وقت آزاد. این احتمال همچنین به سنخیت میان موضع‏گیریهای زیباشناختی و اخلاقی خاص هر طبقه یا قشر و ظرفیتهای عینی کمال اخلاقی و زیباشناختی‏ای بستگی دارد که در هر ورزش وجود دارد یا به نظر می‏آید وجود داشته باشد. ارتباط میان ورزشهای متفاوت و سن آدمی پیچیده‏تر است، چرا که این رابطه، تنها در چارچوب رابطه میان یک ورزش و یک طبقه تعریف می‏شود، یعنی از طریق شدت تلاش جسمانیِ مقتضی و موضع‏گیری نسبت به این تلاش، که خود جنبه‏ای از منش طبقاتی است. مهمترین ویژگی «ورزشهای مردمی» آن است که آنها به طور ضمنی در ارتباط با جوانی‏اند. جوانی به صورت خودانگیخته و ذهنی واجد نوعی «جواز موقت» قلمداد می‏شود، جوازی که در قالب شیوه‏های گوناگون از جمله تلف کردن مازادِ انرژی فیزیکی (و جنسی) تجلی می‏یابد. این ورزشها خیلی زود کنار گذاشته می‏شوند (معمولاً در لحظه ورود به دوره بزرگسالی و از طریق ازدواج). در مقابل، ورزشهای بورژوایی که عمدتاً به خاطر کارکرد حفاظت جسمانی و منفعت اجتماعی حاصله انجام می‏شوند، همواره واجد این حقیقت مشترک‏اند که محدوده سنی آنها در فراسوی محدوده جوانی قرار دارد و احتمالاً هر چه این ورزشها اعتبار و انحصار بیشتری داشته باشند، مرز سنی متناظر با آنها نیز جلوتر می‏رود (برای نمونه گلف). و این بدان معناست که انجام آن ورزشهایی که، چون فقط به «قابلیت»های جسمانی و استعدادهای بدنی متکی هستند و شرایط دوره آموزش مقدماتی آنها به طور یکسان میان همه توزیع شده است، بی‏شک در محدوده وقت آزادِ همه به یکسان محتمل است. و در مرحله بعدی، انرژی فیزیکی موجود هم بی‏شک با ارتقای فرد در سلسله‏مراتب اجتماعی افزایش می‏یابد؛ البته اگر دغدغه تمایز و سنخیت اخلاقی ـ زیباشناختی یا «ذوق و علاقه» به این ورزشها، اعضای طبقه مسلط را، برحسب منطقی که در حوزه‏های دیگر هم دیده می‏شود (مثلاً عکاسی) دلزده نکند. بدین‏طریق، اغلب ورزشهای تیمی، مثل بسکتبال، راگبی، هندبال و فوتبال، که در میان کارمندان اداره، تکنسینها و دکانداران رایج‏اند، و همچنین نمونه‏وارترین ورزشهای فردی طبقه کارگر، مثل بوکس یا کشتی، همه دلایل را برای دلزدگی طبقات بالاتر گرد می‏آورند. از جمله این دلایل، ترکیب اجتماعی تماشاگران این ورزشهاست که موجب تقویت ابتذال منتسب به مردمی شدن آنها و ابتذال نهفته در ارزشها و فضائل خاص این ورزشها می‏شود (یعنی قدرت، استقامت، گرایش به خشونت، روح «فداکاری»، فرمانبرداری و اطاعت از نظام جمعی: آنتی‏تز مطلقِ نظریه «فاصله نقش اجتماعی» ــ که در نقشهای اجتماعی بورژوازی نهفته است) و رقابت و تخاصم را ستودنی جلوه می‏دهد. اگر هدف ما درک چگونگی رواج یافتن متمایزترین ورزشها ــ مثل گلف، سوارکاری، اسکی، تنیس ــ و حتی ورزشهای معمولتر مثل ژیمناستیک یا کوهنوردی باشد، صرف بسنده کردن به تغییرات سرمایه اقتصادی یا فرهنگی یا وقت آزاد مشکل‏ساز است. اولاً به این سبب که سنّت خانوادگی و تربیت اولیه و هم‏چنین نوع پوشش، رفتار و فنون جامعه‏پذیری (sociability) ، دقیقاً مثل موانع اقتصادی در حکم شرایط ورودی پنهانی هستند که این ورزشها را از دسترس طبقه کارگر و افرادی برآمده از قشر پایینِ طبقه متوسط و حتی اقشار بالای این طبقه دور می‏کنند؛ و ثانیاً، به این سبب که فشارها و الزامات اقتصادی، حوزه احتمال و عدم احتمال را تعریف می‏کنند و بدون آن‏که در درون این حوزه جهت‏گیری مثبتی برای کنشگران به سوی این یا آن شکل خاص کنش تعیین کنند. در عمل، فارغ از این‏که بخواهیم وجوه تمایز را جستجو کنیم، رابطه هر کس با بدن اوست ــ که یک جنبه بنیادین از نظام منش طبقاتی به شمار می‏آید ــ که طبقات کارگر را از طبقات محروم مشخص می‏سازد، دقیقاً همان‏طور که در همین طبقات محروم هم اقشاری را که به واسطه کل سبک زندگیشان از دیگر اقشار جدا شده‏اند متمایز می‏سازد. در یک طرف، رابطه ابزاری با بدن است که طبقات کارگر در همه کنشهایی بروز می‏دهند که حول محور بدن می‏گردند ــ چه در مراقبت از زیبایی و چه در رژیم غذایی، چه در نسبتشان با بیماری و درمان ــ و این رابطه در عین حال در قالب انتخاب ورزشهایی نمود می‏یابد که متضمن سرمایه‏گذای عظیم کار و کوشش، با درد و رنج (مثل بوکس) و قمار کردن با بدن (موتورسواری، سقوط آزاد، ورزشهای رزمی و غیره) است.

در طرف دیگر، گرایش طبقات ممتاز قرار دارد که با بدن به مثابه یک «غایت فی‏نفسه» رفتار می‏کنند، غایتی که می‏تواند شکلهای مختلفی به خود گیرد، بسته به این که تأکید ما بر بدن در مقام یک ارگانیسم باشد، که به نوعی کیش میکروبیوتیک پرستش سلامتی منجر می‏شود، یا بر تجلی تن به عنوان یک «پیکربندی محسوس» یعنی «بدن ـ برای ـ دیگران». همه‏چیز نشان از آن دارد که دغدغه پرورش بدن، در بدویترین شکل خود، در شکل کیش پرستش سلامتی نمایان می‏شود که غالباً متضمن نوعی ستایش زاهدانه آرامش و «مراقبت غذایی» است، به ویژه در میان طبقات پایینِ متوسط، یعنی در میان مأموران دون‏پایه، کارمندان امور دفتری در خدمات موءسسات درمانی و خصوصاً معلمان دبستان، که همگی با شدّت و حدّت خاصی به ورزش ژیمناستیک می‏پردازند، یعنی عالیترین ورزش پارسایانه که نهایتاً در نوعی «پرورش به خاطر پرورش» خلاصه می‏شود.

ژیمناستیک یا ورزشهایی که محدود به مسأله سلامتی‏اند، مثل پیاده‏روی یا دوِ آهسته، که برخلاف ورزشهایِ با توپ هیچ‏گونه حس «رقابتی» را در بر ندارند، فعالیتهایی شدیداً سازمان‏یافته و عقلانی‏اند. اولاً بدین‏سبب که پیشفرض آنها ایمانی راسخ به عقل و منافع آتی و غالباً نامحسوس عقل است، منافعی که عقل وعده آنها را می‏دهد (مثل جلوگیری از کهولت سن، موهبتی مجرد و بی‏فایده که تنها به واسطه ارجاع به یک مرجع نظری وجود دارد)؛ ثانیاً به این علت که این ورزشها فقط به واسطه ارجاع به یک معرفت کاملاً نظری و تجریدی در مورد تأثیرات یک فعالیت معنا می‏یابند؛ فعالیتی که خود غالباً، همچون در ورزش ژیمناستیک، به مجموعه‏ای از حرکات تجریدی تقلیل می‏یابد که از طریق ارجاع به یک هدف، که از نظر فنی کاملاً مشخص است، سازمان‏یافته و ترتیب داده می‏شوند و این فعالیت در تقابل با کلیت حرکات روزمره است که اهدافی عملی را دنبال می‏کنند، درست همان‏طور که رژه رفتن نقطه مقابلِ قدم زدن عادی است. بنابراین فهم این نکته کاملاً روشن است که این فعالیتها صرفاً در نگرشهای زاهدانه افراد جاه‏طلبی ریشه دارند که حاضرند ارضای خود را در نفس تلاش بیابند و به ارضاهای به تعویق افتاده‏ای تن سپارند که نهایتاً ایثار کنونی آنان را پاداش خواهند داد ــ این کل معنای هستی چنین افرادی است. در ورزشهایی مثل کوهنوردی (و تا حد کمتری، پیاده‏روی) که اغلب در میان مربیان دانشگاه و دبیرستان متداول‏اند، کارکرد «تأمین سلامتی» و کنترل بدن در تمامی ارضاهای نمادینی ادغام می‏شود که جزئی از انجام هر فعالیت کاملاً متمایز محسوب می‏شود. این مسأله به فرد، حسی از «تسلط بر بدن خویش» و تملک اختصاصی و آزادِ چشم‏اندازی را می‏بخشد که برای عوام غیرقابل دسترسی است. در واقع، کارکردهای «تأمین سلامتی»، کم‏وبیش همیشه، با آنچه «کارکردهای زیباشناختی» نامیده می‏شود، مرتبط است (کارکردهایی به ویژه برای زنان که در قیاس با دیگران، نیاز هرچه بیشتری به رعایت هنجارهایی دارند که مشخص می‏کند بدن ــ نه در پیکربندی قابل فهمش بلکه در نوع حرکت و خرامش ــ چگونه باید باشد). بی‏شک در میان حرفه‏ها و کسب و کار جاافتاده بورژوازی است که کارکردهای «تأمین سلامتی» و «زیباشناختی» با کارکردهای اجتماعی در هم می‏آمیزند و در آن وقت، ورزش در کنار بازیهای خانگی و بده بستانهای اجتماعی (شام، پذیرایی، ...) و در کنار فعالیتهای «بی‏غرض» و «بی‏فایده» که انباشت سرمایه اجتماعی را ممکن می‏سازند قرار می‏گیرد. این واقعیت که فعالیت ورزشی، به ویژه در شکلهای افراطی آن نظیر گلف، تیراندازی و چوگان، صرفاً بهانه‏ای برای ملاقاتهای برگزیده یا، به زبانی دیگر، تکنیکی برای معاشرت (مثلاً بریج یا رقص) است، نکته فوق را تأیید می‏کند. فی‏الواقع، فارغ از کارکرد «اجتماعی کردن»، رقصیدن، در میان همه عملکردهای بدن، عملکردی است که در آن با بدن همچون یک «نشانه» رفتار می‏شود، نشانه‏ای از آسایش و وقار آدمی، یا تسلط آدمی بر بدن خویش؛ و این امر معرف عالیترین شکل تحقق کارکردهای بورژوایی بدن است. اگر این شکل از هدایت بدن به موفقیت‏آمیزترین شکل در رقص تثبیت می‏شود، برای آن است که رقص پیش از هر چیز توسط ضرباهنگش مشخص می‏شود، یعنی توسط آن کُندی حساب شده و متکی به نفسی که در عین حال مشخصه کاربرد بورژوایی زبان است، آن هم در تقابل با صراحت لهجه طبقه کارگر و بی‏قراری طبقه بورژوا.

یادداشتها :

1.«بوری» (bourée) ، نوعی رقص دونفره فرانسوی و یک ترکیب مشخص موسیقایی همراه با رقص، متعلق به قرن هفدهم، که در آن رقصنده با گامهای سریع و کوبیدن پاشنه چوبی کفش بر زمین تولید صدا و ریتم می‏کند.

2.سارْباند یا ساراباند (saraband) ، ریشه فرانسوی ساراباند و ریشه اسپانیایی ساراباندا، نوعی رقص جمعی متداول در قرن هفدهم و هجدهم با ریتمی کُند که شباهت بسیاری به رقص آهسته «مینوئت» دارد.

3.«گه‏وات» (gavotte) ، از لغت فرانسوی میانه در زبان قدیمی «پرووانسال» (ژاواتو) رقصی محلی است که در آن روستاییان رقصنده پاهایشان را بلند می‏کنند، پا بر زمین نمی‏لغزد و بند نمی‏شود. این نوع رقص با موسیقی‏ای با میزان ضربی 44 اجرا می‏شود. این رقص تباری فرانسوی دارد. در قرن 17 و 18 در فرانسه و انگلیس به رقصی درباری تبدیل می‏شود.

4.اروینگ گافمن (Erwing Goffman) .

5.اکول دو روشه (Ecole de Roches) .

6.laisser-faire ، اصطلاحی است به مفهوم «بگذارید بشود» یا «مانع نشوید» و یا حکم «فضولی موقوف» و سپس حکم «هرچه بادا باد» است. این اصطلاح پس از رنسانس در مقابل دخالت کلیسا و حکومتها به میان آمد و در قرن هفده و هجده (توسط فیزیوکراتها) و در قرن هجدهم صراحتاً توسط آدام اسمیت (1790-1723 م) معروف شد. هدف از به کار بردن آن تأکید بر آزادی عمل در معاملات، تولید، توزیع و مصرف (در اقتصاد) و آزادی اندیشه و تفکر بود.

7.یان ویبرگ (Ian Weiberg) .

8.«باشگاه شهروندان سالمند» (The Senior Citizen Club) .

9.تراجن (Trudgen) .

10.ژاک دو فرانس (Jacque de france) .

مراجع :

Carey, J. (1992) The Intellectuals and the Masses: Pride and Prejudice among the Literary Intelligentsia 1880-1939. London: Faber and Faber.

Menzies-Lyth, I. (1989) `The driver''s dilemma'', in The Dynamics of the Social, London: Free Association Books, pp. 124-41.

Richards, B. (1985) `Reproductive technology and Left morality'', New Statesman 2833, pp. 23-5.

Walsh, M. (1990) `Motor vehicles and the environment: a research agenda''. Paper presented at international conference on Automotive Industry and the Environment, Geneva, November 1990.

Williams, H. (1991) Autogeddon. London: Cape.